

### فرهاد عطایی<sup>۱</sup>

در اثر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کشورهای جدیدی به عنوان دولت‌های ملی پا به عرصه وجود گذاشتند. در آغاز سده بیستم میلادی امپراتوری دیگری در منطقه خاور میانه - امپراتوری عثمانی - از میان رفت و قدرتهای اروپائی در آن دولت‌های ملی کوچک و بزرگ خلق کردند. ناسیونالیسم و پدیده دولت ملی حاصل تجربه خاص تاریخ اروپا است؛ در حالی که مردم این منطقه تجربه تاریخی زندگی در قالب یک دولت ملی را نداشتند. نگاهی به نتیجه این تجربه پس از پنجاه سال نشان می دهد که در مجموع، این تجربه با مشکلات بسیار روبرو بوده است. اینک که فروپاشی یک امپراتوری دیگر و ایجاد دولت‌های ملی از دل آن در آسیای مرکزی و قفقاز تکرار می شود، اگر تجربه عثمانی را مورد توجه قرار دهیم موفقیت کشورهای نواستقلال حاصل فروپاشی شوروی در این منطقه مورد تردید است، بخصوص که این کشورها در زمانی به استقبال ناسیونالیسم افراطی می روند که در سایر نقاط جهان این پدیده هر روز کم رنگتر می شود.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نقطه عطفی مهم و تحولی بزرگ در تاریخ معاصر به شمار می آید. فروپاشی امپراتوری‌ها در تاریخ معاصر با ظهور دولت‌های ملی مستقل همراه بوده است. حاصل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز استقلال تعداد زیادی کشورهای جدید، از جمله در آسیای مرکزی و قفقاز، بود. آنچه در این مقاله می آید مطالعه فروپاشی امپراتوری عثمانی و تبدیل آن به دولت‌های ملی تحت تأثیر ناسیونالیسم (ملت باوری) اروپایی است. در این بررسی نشان می دهیم که به دلیل نبود تجربه تاریخی در منطقه، تعمیم الگوی ناسیونالیسم اروپائی در سرزمینهای عثمانی با موفقیت چندانی روبرو نبوده است. سپس فروپاشی شوروی و تکرار این تجربه در سرزمینهای آسیای مرکزی و قفقاز و عوامل دخیل در تشکیل دولت‌های ملی

جدید را در این منطقه بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که در مورد موفقیت این دولت‌ها نیز باید تردید کرد. مسأله ملت‌سازی در کشورهای نواستقلال و ارائه تعریفی از هویت ملی مسأله‌ای است بسیار پیچیده و حساس که عوامل بسیار در آن دخیل است. این فرایند به ناچار با تنش بسیار همراه و گاه موجب منازعات و جنگ داخلی و حتی بین‌المللی می‌گردد.

فروپاشی امپراتوری‌ها در تاریخ معاصر سابقه دارد. در واقع، سالهای آخر سده نوزدهم و سالهای اول سده بیستم شاهد پایان دوران امپراتوری‌های بزرگ اروپا و نیز امپراتوری عثمانی در خاورمیانه بود. از میان رفتن امپراتوری‌های اروپائی ناگهانی و بدون ظهور پیش‌زمینه‌های ضروری برای جایگزینی آن نبود. زمینه‌های ناسیونالیسم و ملت‌باوری در سده‌های هجده و نوزده در اروپا به وجود آمد. به عبارت دیگر، ناسیونالیسم حاصل تجربه خاص تاریخ اروپا بود.

### ریشه‌های ناسیونالیسم

ناسیونالیسم به عنوان یک مرام و یک نهضت پدیده‌ای نسبتاً جدید است و حاصل تحولات سده هجدهم اروپا است.<sup>(۱)</sup> ناسیونالیسم اروپائی را ناشی از دو منبع دانسته‌اند. یکی آنچه به "ناسیونالیسم سیاسی" یا شهروندی مشهور است و سبقه فرهنگی / تاریخی دارد، و دیگری آنچه "ناسیونالیسم قومی" نام گرفته است. ناسیونالیسم به عنوان یک مفهوم سیاسی اول بار در سالهای پیش از انقلاب فرانسه به عنوان جایگزینی برای قدرت مطلق پادشاهی و حکومت الهی مطرح گردید. به عبارت دیگر، انقلاب فرانسه حاکمیت کشور را از پادشاهان گرفت و آن را در اختیار مردم گذارد، یعنی در اختیار ملت: "حاکمیت اساساً از آن ملت است و هیچ‌کسی حق اعمال حاکمیت بر کشور ندارد مگر آن که این حق را مستقیماً از ملت گرفته باشد."<sup>(۲)</sup> ناسیونالیسم انقلاب فرانسه ریشه در اصول سیاسی و شهروندی داشت، در حالی که ناسیونالیسم آلمانی، که در نوشته‌های یوهان هردر و فیخته تجلی یافت، بر مفهوم مردم و قومیت استوار بود. به اعتقاد آنان جهان به طور طبیعی به گروه‌های فرهنگی مختلف تقسیم

می‌شود که هر یک آداب و سنن و زبان و ادبیات ویژه خود را دارند. بدین ترتیب طبیعی است که هر یک از این اقوام کشور/دولت خود را داشته باشند. دولت ملی شکل طبیعی و معقولترین نوع حکومت است و این حق هر قوم و گروهی است که دولت ملی خویش را دارا باشد. این نوع ناسیونالیسم بیش از آن که سیاسی باشد یک مقوله احساسی و عاطفی است.

در نیمه دوم سده نوزدهم این دو عنصر ناسیونالیسم در هم آمیخته شد و به رهنامه (دکترین) نیرومندی بدل شد. این ناسیونالیسم بر اصول زیر استوار بود:

۱. جامعه بشری به طور طبیعی به ملت‌های مختلف تقسیم شده است.
  ۲. هر ملتی ویژگی‌های خاص خود را دارد.
  ۳. منشاء قدرت سیاسی ملت است، در کلیت خود.
  ۴. هر مردمی به خاطر تحقق آزادی و آمال خود باید به یک ملت متعلق شود.
  ۵. ملتها فقط در چارچوب دولت/کشور معنی می‌یابند.
  ۶. وفاداری سیاسی به دولت ملی بالاتر از هر نوع وفاداری دیگر است.
  ۷. شرط اولیه تحقق آزادی و هماهنگی در جهان تقویت دولت ملی است.<sup>(۳)</sup>
- بدین ترتیب، در اروپا ظهور ناسیونالیسم و تشکیل دولتهای ملی به گونه‌ای طبیعی و طی سده‌های هجدهم و نوزدهم صورت گرفت.

اما دولتهای اروپائی فاتح جنگ جهانی این تجربه خاص اروپائی را به سرزمینهای دیگر منتقل کردند، سرزمینهایی که ملتهای آن تجربه تاریخی در مورد ناسیونالیسم و یا زندگی در چارچوب دولتهای ملی نداشتند. این امر بخصوص در خاورمیانه در مورد سرزمینهای زیر سلطه امپراتوری عثمانی صادق است. عثمانی یکی از مقتدرترین، وسیعترین و پایاترین امپراتوری‌ها در تاریخ بشر بوده است. از سده هجدهم میلادی آثار فساد و فتور در آن ظاهر شد و بالاخره در جنگ جهانی اول انگلستان و سایر دولتهای اروپائی همپیمان آن این امپراتوری را بین خود تقسیم کردند. گذشته از دولت جدید ترکیه که به کوشش مصطفی کمال (آتاتورک) از خاکستر

امپراتوری عثمانی ظهور کرد<sup>(۴)</sup>، پس از جنگ از دل آنچه یک واحد سیاسی یکپارچه به نام عثمانی بود واحدهای سیاسی کوچک و بزرگ به عنوان دولت های ملی جدید خلق گردید. به عنوان مثال، لورنس انگلیسی، اعراب شبه جزیره عربستان را مسلح کرد و به آنان وعده داد تا اگر علیه عثمانی بجنگند برای آنها کشوری دست و پا خواهد کرد.<sup>(۵)</sup> فرانسه و بریتانیا سرزمین عثمانی را بین خود تقسیم کردند و کشورهای لبنان و سوریه و اردن و اسرائیل و عراق و پس از چندی عربستان و کویت به شکل دولتهای ملی جدید خلق شدند. شک نیست که همسایگی امپراتوری عثمانی با اروپا این امپراتوری را از تحولات اروپا متأثر می ساخت و فروپاشی عثمانی اگر چه به دلیل ضعف و فتور داخلی و اقدامات دولتهای اروپائی انجام شد، گرایشات ناسیونالیستی در میان اعراب، بخصوص در مناطقی مانند سوریه و لبنان در این تحول نقش داشته است.<sup>(۶)</sup> اما خود این گرایشات ناشی از تحولاتی بود که در این سرزمین سابقه نداشت و هضم و جذب آن توسط مردم منطقه تا امروز با دشواری و بحران مواجه بوده است.

### ملیت و وفاداری سیاسی در خاور میانه؛ نگاهی به گذشته

در خاور میانه، مانند اکثر نقاط جهان در دوران پیش مدرن جهان بینی مردم نوعاً یک جهان بینی مبتنی بر اعتقاد به ماوراء الطبیعه بود. مردم با این اعتقاد به دنیا می آمدند و با آن اعتقاد نیز از جهان می رفتند. به ندرت کسی طی حیات خویش در وجود خداوند شک و تردید به خود راه می داد. حکومتها نیز برای تداومشان نیازمند مشروعیتی بودند که نوعاً مشروعیتی دینی بود. دنیای مسیحیت در اروپا و دنیای اسلام در خاور میانه و شمال آفریقا در همسایگی یکدیگر می زیستند. اما این دو جهان دو جهان جدا از هم بودند و مناسبات و ارتباطات آنها نادر و یا به شکل جنگ و منازعه بود. اما در هر یک از آنها وضعیت وفاداری سیاسی روشن بود. در مناطق مسلمان نشین وفاداری سیاسی در درجه اول به خلیفه و یا سلطان بود و در درجه بعد به محل، منطقه و روستا.<sup>(۷)</sup> سعدی مدت هفت سال در این دنیای اسلامی سفر می کرد و به گفته

خویش‌گام در خندق بغداد گرفتار می‌آید و گاه سر از بلخ در می‌آورد. در این سرزمین پهناور نیز نه‌نیازی به گذرنامه بود و نه‌روادید. در بسیاری کشورها ملیت وجود دارد، ولی این ملیت با ملیتی که در اروپا به وجود آمد و در جهان گسترش یافت تفاوت دارد. ملیت تاریخی در منطقه خاور میانه و در کشورهایی مانند ایران مقوله‌ای است که بیش از هر چیز رنگ و بوی فرهنگی و اعتقادی دارد. در این نوع ملیت مرزها سیال است و احساس همبستگی بیش از هر چیز ناشی از هم‌مسلمی، هم‌زبانی و همدینی است تا وابستگی به یک سرزمین و خاک مشخص. ضمناً، احساس هویت ملی غالباً در میان اسکان یافتگان و شهرنشینان وجود داشت تا در میان چادرنشینان.

در اثر تقسیم امپراتوری عثمانی، عملاً تجربه خاص تاریخ اروپا به مردم این سرزمین منتقل شد بدون آن‌که مقدمات آن فراهم آمده باشد. کشورهای ریز و درشت چون ترکیه و لبنان و اردن و مصر و کویت حاصل این فرایند است. اما اگر به تاریخ یک قرن گذشته این منطقه نگاهی بیندازیم به سختی می‌توان کارنامه این دولتهای ملی خلق الساعه را روشن و درخشان نامید. جنگهای داخلی (لبنان) و منازعات مرزی (عراق و کویت) و بحرانهای مشروعیت و منازعات داخلی جریان غالب در این کشورها بوده است. این کشورها هم در حیطه سیاست داخلی دچار مشکلات عدیده بوده‌اند و هم در روابط خارجی. موارد استثنا در میان آنها کشورهای ایران و مصر و ترکیه‌اند که مردم آنها به نوعی تجربه زندگی تحت حکومتی با دولت متمرکز مقتدر داشته‌اند. به عبارت دیگر، شاید بتوان ادعا کرد که اگر این مردم حتی پس از فروپاشی عثمانی تحت نوعی حکومت که با تجربه تاریخی آنان سازگارتر بود زندگی می‌کردند وضعیتی بهتر می‌داشتند.

اینک، بار دیگر با فروپاشی یک امپراتوری دیگر (شوروی) زندگی در قالب دولتهای ملی به مردم آسیای مرکزی تحمیل می‌شود، این بار از سوی جامعه بین‌الملل که مبتنی بر تعامل دولتهای ملی است. یکی از ویژگی‌های مهم منطقه طی قرون، اختلاط و امتزاج گسترده اقوام

مختلف این سرزمین بوده است. ترک و تاجیک و ازبک و قرقیز و قزاق در منطقه رفت و آمد داشته‌اند و با یکدیگر وصلت می‌کردند و در نتیجه در عین آن که هر یک به قومی خاص متعلق بوده‌اند، اشتراکات زبانی و فرهنگی در میان آنها بسیار چشمگیر است.<sup>(۸)</sup> این امر از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد پیشینه تاریخی مردمان این سرزمین و هویت و وفاداری سیاسی آنان مبتنی بر ملاحظات و تمایلات ملت باورانه اروپائی، به گونه‌ای که ذکر آن رفت، نبوده است. مورد مردم آسیای مرکزی از آن جهت قابل توجه است که در زمان سلطه کمونیسم، عناصری از ناسیونالیسم اروپائی توسط مسکو و با هدف ایجاد تفرقه بین آنان در منطقه وارد شد. اینک در دوران پس از فروپاشی شوروی همین عناصر موجب جدائی این مردم و باعث بروز جنگ و اختلاف بین آنان گردیده است.

### قومیت و هویت ملی در آسیای مرکزی

از دیرباز، دو نوع زندگی در آسیای مرکزی وجود داشته است. یکی زندگی ایلی و چادرنشینی در دشتهای وسیع منطقه و دیگری زندگی شهری در دره فرغانه و شهرهای مانند سمرقند و بخارا. آسیای مرکزی طی قرون یکی از مهمترین مراکز تمدنی و تجاری جهان به حساب می‌آمده است. دوهزار و ششصد سال پیش، هخامنشیان بر این سرزمین مسلط شدند و در سده چهارم پیش از میلاد مسیح اسکندر آن را فتح کرد و تا یک قرن حکومتهای مقدونی بر آن حکم می‌راندند. از سده سوم پیش از میلاد تا سده سوم پس از میلاد دودمانهای مختلف بر این سرزمین حکم راندند. فرهنگ و هنر در این دوره بیش از پیش شکوفا شد و از فرهنگ و هنر مردم سرزمینهای اطراف تأثیر بسیار پذیرفت.

پس از ظهور اسلام، این سرزمین به سلطه اعراب درآمد و به مرور دین و فرهنگ اسلامی در آن رواج یافت. از سده سوم و چهارم میلادی دوباره حکومتهای ایرانی چون سامانیان بر این سرزمین مسلط شدند. هجوم پی در پی اقوام چادرنشین همجوار ترک، تاریخ و فرهنگ این

منطقه را تحت تأثیر قرار داد و در سده پنجم هجری سلجوقیان موفق شدند سلطه خود را بر سرتاسر این سرزمین و ایران بگسترانند. از سده هفتم هجری این سرزمین به زیر سلطه مغولان رفت و بدین ترتیب آسیای مرکزی چند قرن از عمر خویش را زیر فرمان حکومت‌های چادرنشین ترک و مغول معروف به اردوی طلائی گذراند.<sup>(۹)</sup> خوارزم، ماوراءالنهر و دره فرغانه از سده چهارم تا دهم هجری به ترتیب زیر سلطه قراخانان مغولان، جغتائیان، و تیموریان بود. از سده دهم ازبک‌های شیبانی بر منطقه مسلط شدند. تا این زمان، آسیای مرکزی جزئی از ایران و کم و بیش زیر سلطه حکومت‌های ایرانی بود. با ظهور صفویان و اختیار کردن مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور عملاً ارتباط آسیای مرکزی با حکومت‌های مرکزی در ایران سست شد.

طی قرون، جاده ابریشم از آسیای مرکزی می‌گذشت. شهرهائی چون سمرقند و بخارا مراکز مهم تجاری بر سر این راه به حساب می‌آمدند و هر ساله کاروان‌های طلا و ابریشم و سایر کالاهای قیمتی از آنجا عبور می‌کردند. قبایل ترک و مغول مسلط بر شمال این سرزمین نیز از این تجارت منتفع می‌شدند و در تأمین امنیت تجارت منطقه نقشی مهم داشتند. حکومت صفویان و اختیار کردن تشیع و به دنبال آن جنگ‌های آنان با ازبک‌های آسیای مرکزی عملاً تجارت این راه کهن را دچار اختلال کرد و از آن پس ارتباط منطقه آسیای مرکزی با مردم سرزمین‌های شرق آن بیشتر شد و پس از شیبانی‌ها، استراخانیان و دیگران بر منطقه حکم راندند. خان نشین‌های فرغانه و خوارزم بر قبایل ازبک و قزاق و قرقیز پیروز شدند و پایتختی جدید در خجند بنا نهادند. جنگ‌ها و اختلافات داخلی بین حکام محلی، منطقه را برای سلطه روسیه تزاری در سده نوزدهم میلادی آماده ساخت.

### آسیای مرکزی زیر سلطه روسها

دولت تزاری منطقه را به فرمانداری‌های مختلف تقسیم کرد. در سال ۱۸۶۷ میلادی فرمانداری ترکستان تأسیس شد که شامل دره فرغانه و خوارزم و ماوراءالنهر می‌گردید. با

پیشروی ارتش تزاری در آسیای مرکزی روسها بر مناطق ترکمن نشین نیز مسلط شدند و با امضای قرارداد آخال در سال ۱۸۸۱ میلادی با ایران، این منطقه را نیز ضمیمه ترکستان خود کردند. سال بعد، دشتهای وسیع بین سیبری و دریای آرال و بالخاش به صورت یک فرمانداری دیگر درآمد.<sup>(۱۰)</sup>

### تقسیم منطقه به جمهوری‌های مختلف بر اساس قومیت

با آن که در سالهای واپسین سده نوزدهم و در سالهای اول سده بیستم گرایشات پان اسلامیسم و پان ترکیسم در منطقه ظهور کرد، مردم آسیای مرکزی نتوانستند در جریان انقلاب کمونیستی سال ۱۹۱۷ خود را از سلطه روسها خلاص کنند. ارتش سرخ بزودی موفق شد بر منطقه مسلط شود و گرایشات استقلال طلبانه محلی را نیز با شدت سرکوب کند. حکومت کمونیستی منطقه را به جمهوری‌های مختلف تقسیم کرد. در سال ۱۹۲۴ کلیه تقسیمات کشوری و اداری پیشین منحل شد و جای آن را کشورهای ساختگی با تاریخ و زبان و هویت مجزا گرفت. تقسیماتی که سرزمین مجزا برای هر قوم جداگانه در نظر می‌گرفت.

این عمل، که خود از ظهور و رواج ملت باوری در اروپا متأثر بود، به دو دلیل انجام شد: یکی آن که تقسیم اقوام مختلف منطقه به جمهوری‌های مجزا به این مردم به شکلی کاذب احساس متفاوت بودن و جدائی از دیگران را می‌داد و بدین ترتیب گرایشات وحدت جویانه از نوع پان اسلامیسم و پان ترکیسم را تضعیف می‌کرد. دیگر آن که نوع تقسیم سرزمینهای آسیای مرکزی بین این اقوام و نحوه انجام آن زمینه ساز اختلاف بین آنان می‌شد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، به مفهوم "مردم" که در رمانتیسیم آلمانی ریشه داشت، رنگ مارکسیستی داده شد. از "مردم" به عنوان پدیده‌ای تعبیر می‌شد که در حال شکل گرفتن است و زبان عامل اصلی شکل دهنده آن است. در روسیه این رهیافت قومی نسبت به مردم، اول بار در زمان حکومت تزاری در مورد تاتارها به کار گرفته شده بود.<sup>(۱۱)</sup> تقسیم آسیای مرکزی در سال ۱۹۲۴ به ملتهای



مختلف نقطه عطفی بود که نتایج آن امروز پس از فروپاشی شوروی و ظهور کشورهای مستقل در منطقه به بار نشست است. این اولین بار نبود که یک قدرت استعماری از طریق تقسیمات اداری کشورهای جدیدی ایجاد می‌کرد. کشورهای اسپانیایی زبان آمریکای لاتین و کشورهای آفریقائی تحت استعمار فرانسه نیز به همین ترتیب به وجود آمدند. اما این اولین باری بود که یک قدرت استعماری نه تنها اقدام به خلق کشورهای جدید می‌کرد، بلکه برای آنان تاریخ و زبان ملی و فولکلور و ادبیات ویژه نیز می‌ساخت. تعیین جایگاه گروه‌های مختلف قومی در نظام اتحاد جماهیر شوروی به این شکل نبوده که اول بر اساس مبانی علمی و منطقی هر گروه را تعریف کنند و سپس بر آن اساس جایگاه آن را معین سازند. بلکه بر عکس، اول برای هر گروه جایگاهی تعیین کردند و پس از انجام شدن عمل برای آن توجیه علمی تراشیدند.<sup>(۱۳)</sup>

اما، تا زمانی که اتحاد جماهیر شوروی بر پا بود احساس شهروندی شوروی و وفاداری سیاسی به آن گرایش‌های ملت باورانه را تحت الشعاع قرار می‌داد. یک شهروند اتحاد جماهیر شوروی، چه در سمرقند و چه در کیف (اوکراین)، بیش از هر چیز خود را تبعه اتحاد شوروی می‌دانست و هویتی این چنین برای خود قائل بود.<sup>(۱۴)</sup> اینک، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن هر نوع احساس شهروندی و وفاداری سیاسی به آن، مردم کشورهای نواستقلال به ناچار می‌بایستی هویت ملی جدیدی برای خود فراهم کنند. رهبران این کشورها، که اکثراً همان حزبی‌های زمان اتحاد شوروی هستند، برای کسب مشروعیت خود گرایش‌های هر چه شدیدتر ناسیونالیستی از خود بروز می‌دهند. نتیجه آن که مرزهای مصنوعی و احساس تعلق به یک قوم خاص و مجزا از دیگران که در زمان استالین به دلیل ملاحظات استعماری و سلطه جویانه مسکو پایه‌های آن گذارده شده بود، وسیله‌ای شده است در دست رهبران امروز این کشورهای نواستقلال برای احراز و ابراز هویت در اوضاع جدید.

مرزهایی که در زمان اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شده بود و تا زمان حیات آن امپراتوری مانند مرزهای بین‌استانی به حساب می‌آمد اینک به مرزهای ملی بدل شده است. میله‌گذاری، و

تحدید مرزها و در مواردی مین‌گذاری در آنها به سرعت انجام شده است. اینک عبور از این مرزها به معنی عبور از مرز بین‌المللی است و نیاز به گذرنامه و روادید و تهیه ارز و غیر آن دارد. بدین ترتیب، اگر تا قبل از فروپاشی شوروی، به عنوان مثال، یک تاجیک ساکن دوشنبه می‌توانست به راحتی آخر هفته به خویشان خود در سمرقند سری بزند و بازگردد (چنان‌که مثلاً یک فرد ساکن تهران می‌تواند به همدان و کاشان و تبریز و ... برود و برگردد) اینک این کار یک سفر بین‌المللی است با همه مشکلات آن. با تأکید دولتهای جدید آسیای مرکزی بر ناسیونالیسم و جدائی آنها از اقوام دیگر، موانع رفت و آمد بین این جمهوری‌ها روز به روز سختتر می‌شود و در مواردی از هم اکنون غیرممکن شده است. مرزهای بین‌جمهوری‌های شوروی در دهه ۱۹۲۰ میلادی عمدتاً به منظور جدائی بین اقوام منطقه به وجود آمد و در این مرزبندی‌ها عمداً زمینه اختلاف و درگیری را فراهم کردند (به عنوان مثال در دل جمهوری آذربایجان منطقه خودمختار قره‌باغ ایجاد و جمهوری خودمختار نخجوان توسط جمهوری ارمنستان از آذربایجان جدا افتاد. اکثر تاجیکان که در دره فرغانه و شهرهای سمرقند و بخارا زندگی می‌کردند را در جمهوری ازبکستان قرار دادند و اقلیتی که باقی مانده بود در تاجیکستان). یکی از مهمترین جنبه‌های هر دولت ملی مرزهای سیاسی آن است. اینک که دولتهای این جمهوری‌های نواستقلال پرچم ناسیونالیسم برداشته‌اند و بر آن تأکید می‌ورزند این مرزهای قراردادی موجب اختلافات و جنگ و خونریزی از قبیل آنچه در قره‌باغ رخ داد می‌گردند. بدین ترتیب، اگر در آغاز قرن بیستم در اثر فروپاشی امپراتوری عثمانی ادامه حیات در چارچوب دولتهای ملی به مردم آن سرزمین تحمیل شد، این بار نظام بین‌الملل که فقط دولتهای ملی را به عنوان بازیگران صحنه جهانی به رسمیت می‌شناسد دولتهای ملی را بر مردم امپراتوری فروپاشیده شوروی تحمیل می‌کند. سرزمینی که اقوام مختلف آن در طول تاریخ با یکدیگر تعامل و امتزاج و رفت و آمد گسترده داشته‌اند اما امروزه ناگهان باید احساس هویتی جدا از دیگران داشته باشند و به ازبک بودن و قرقیز بودن و ترکمن بودن خود افتخار کنند.

## افول ملت‌گرایی در جهان

این در حالی است که پس از نیم قرن که از تشکیل دولتهای ملی گذشته است در سایر کشورهای جهان، و پیشاپیش آنان اروپا، مرزهای سیاسی و اقتدار دولتهای ملی روز به روز کاهش می‌یابد. امروزه در جهان شاهد تشکیل بازارهای مشترک و پول واحد و اتحادیه‌های اقتصادی و سیاسی هستیم. از سوی دیگر با گسترش جهانی شدن و وسائل ارتباط جمعی و ماهواره‌ها و اینترنت اقتدار دولتها بیش از پیش کم می‌شود. در چنین شرایط جهانی، دولتهای کشورهای نواستقلال شوروی که به دلیل سلطه هفتاد ساله مسکو از تحولات جهانی به دور مانده بودند اینک از راه رسیده و گوئی ناگهان ناسیونالیسم را کشف کرده‌اند. اگر تجربه فروپاشی امپراتوری عثمانی و تقسیم آن به دولتهای ملی مانند لبنان و کویت و سوریه و کویت نشانی از حاصل این تجربه باشد، نمی‌توان به آینده جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز بیش از آنان امیدوار بود. تحولات امروز منطقه آسیای مرکزی و قفقاز حکایت از دورنمایی نه چندان روشن دارد. دورنمایی که در آن افزایش تنشها و گسترش ارتشهای ملی و درگیری‌های نظامی دارد. بی‌جهت نیست که برخی از صاحب‌نظران مطالعات راهبردی، مانند برژینسکی، صحبت از امکان بالکانیزه شدن آسیای مرکزی می‌کنند.

## یادداشت‌ها

۱. در مورد ناسیونالیسم اروپا نگاه کنید به: *Gellner, Ernest, Nations and Nationalism, Oxford 1983; Smith, Anthony, The Ethnic Origins of Nations, Oxford 1986; Kedourie, Elie, Nationalism, Oxford 1960.*
۲. Rejai, Mostafa and Enioe, Cynthia, "Nation - States and State - Nations", *International Studies Quarterly*, Vol.13, No.2, pp.140-156.
۳. Smith, Anthony D, *Theories of Nationalism*, London, 1971, p.21.
۴. در مورد تاریخ این امپراتوری و نیز چگونگی فروپاشی آن و تشکیل ترکیه جدید نگاه کنید به: اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، جلد‌های ۱ و ۲ و ۳، انتشارات کیهان؛ تهران.

۱۳۶۸ و ۱۳۷۰.

Lewis, brnard, *Thd Emergence of Modern Turkey*, London Oxford, New York, 1968, pp.21-239.

5. *Arab Nationalism, An Anthology*, Sylvia G. Haim ed., University of California Press, Berkeley, Los Angeles, London, 1967, pp.89-94.

۶. در مورد بروز افکار ناسیونالیستی در دنیای عرب نگاه کنید به:

Hourani, Albert, *Arabic thought in the Liberal Age 1798 - 1939*, Cambridge University Press, New York 1989.

7. Lapidus, Ira M., *A History of Islamic Societies*, Cambridge University Press, Cambridge, New York, 1989, pp.310-343.

۸. در نزدیکی بشکک، پایتخت امروز قرقیزستان شهری تاریخی وجود داشته است به نام بالاساغون. این شهر در کنار جاده ابریشم و یکی از مراکز معروف تجاری بوده و مسجد جامع مشهوری نیز داشته است. امروز فقط مناری از این مسجد باقی مانده که به نام منار «بورانا» مشهور و جزء آثار تاریخی جهان در یونسکو به ثبت رسیده است. قبرستان این شهر نیز باقی و در آن افراد مختلف از قومیت‌ها و ادیان مختلف به خاک سپرده شده‌اند، به طوری که مسلمان و مسیحی و بودائی و شامانی در یک گورستان در کنار هم آرامیده‌اند. این امر نیز شاهی است بر تساهل و تسامح مذهبی این اقوام و امتزاج فرهنگی و قومی بین آنان.

۹. گروسه، رنه؛ امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸، صص ۲۴۵-۳۰۳ و ۶۴۲-۶۶۸. نیز نگاه کنید به: ک. اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.

10. Lewis, Robert A., Rowland, Richard H., and Clem, Ralph S., "Modernization, Population Change and nationality in Soviet Central Asia and Kazakhstan", in *Canadian Slavonic Papers*, Vol.XVII, Nos. 2 & 3, Summer and Fall 1975, pp.288 - 293.

11. Olivier Roy, *The New Central Asia; the Creation of Nations*, London, NY, 2000, p.54.

12. *Ibid.*, p.61.

13. *Ibid.*, p.64.

14. See Ro'I, Yaacov, "The Soviet and Russian Context of the Development of Nationalism in Soviet Central Asia", *Cahiers du Monde russe et soviétique*, XXXII 910, janvier - mars 1991, pp.123-142.